

حدود ۸۵ درصد از رانندگانی که باعث تصادفات مرتبط با خواب می‌شوند، مرد هستند و حدود یک سوم آنها حداکثر ۳۰ سال سن دارند.

شهروند | یک میدان دیگر برای فعالیت زنان؛ اقامتگاه‌های بومگردی، زنان روستایی همیشه‌از اعضای فعال جوامع روستایی بوده‌اند اما امروز زنان شهری هم به آنها پیوسته‌اند. یک‌دهه است که اقامتگاه‌های بومگردی در نقاط مختلف روستایی کاری کرده‌اند که چرخ اقتصاد روستاها بچرخد، شغلی برای جوامع محلی ایجاد شود و مهاجرتی که داشت روستاها را خالی از سکنه می‌کرد، معکوس شود. حالا زنان شهری بسیاری برای توسعه اقامتگاه‌های بومگردی یا به موطن و خانه‌های پدری خود بازگشته‌اند یا اینکه ده ده گشته‌اند و خانه‌های کهنه را آباد کرده‌اند. این کار شاید به زبان ساده باشد اما ارتباط گرفتن با روستایان، خود را وفق دادن با امکانات و زندگی روستایی و ایجاد اشتغال پایدار برای جوامع محلی کار آسانی نیست. این همه بعد از گل کردن گردشگری پایدار روستایی، زنان هم عقب‌نشسته‌اند و تبدیل شده‌اند به کسانی که توسعه بومگردی، بدون آنها شدنی نیست. آمار سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری می‌گوید: اکنون نزدیک به ۷۰۰ اقامتگاه بومگردی در سر تا سر کشور داریم؛ اقامتگاه‌هایی که بیشترشان با تراکم‌های مختلف در ۲۸ استان و ۲ منطقه آزاد بخش شده‌اند، تا مردادماه سال پیش از ۶۶۹ اقامتگاه کشور ۲۰۸ مورد در استان اصفهان، ۱۰۴ مورد در کرمان و ۱۰۲ مورد در استان یزد فعال بوده‌اند و آذربایجان شرقی و البرز هنوز هیچ اقامتگاهی ندارند و اینها همه در حالی است که سازمان متولی اقامتگاه‌ها از سه سال پیش وعده داده که شمار خانه‌های بومگردی را به ۲۰۰۰ واحد می‌رساند.

قصه آدم‌ها شما هم برای ما بنویسید Elnaz.2714@gmail.com

قصه محمود، روستازاده‌ای در دل شهر

شهروند | محمود «محمود» مثل خیلی‌ها، به امید پیدا کردن خانه و زندگی بهتر راهی تهران شده است. این قصه‌ها و زبان خودش است.

بیشتر عمر را در روستا گذرانده‌ام و حالا زندگی در شهر برام سخت‌ترین کار دنیاست، اما گاهی اوقات گریزی از جبر زمان نیست و باید تسلیم شد و من در تسلیم به جبر روزگار بودم که شهر نشین شدم، اما هنوز هر کسی می‌پرسد کجایی هستی با افتخار می‌گویم محمود هستم، روستازاده‌ای که تمام عمر مش را در روستا و سر زمین کشاورزی گذرانده‌ام است.

یکی از بدبختی‌هایی که دامن بیشتر ما را گرفته این است که فکر می‌کنیم اگر بگویم شهر نشین‌یم و پدران‌مان هم در شهر روزگار گذرانده‌اند به این معناست که آدم‌های متمدنی هستم؛ طرز فکری که متأسفانه نسل به نسل آن را منتقل می‌کنیم، اما من روستازاده‌ام و فرزند نام‌رهم در همان روستا بزرگ کرده‌ام؛ ۹ فرزند دارم، ۳ دختر و ۶ پسر؛ همگی درس خوانده‌اند و برای خودشان اسم‌روسی دارند و باعث سربلندی نام پدری‌ام (قاسمی) شده‌اند؛ اگر چه وقت زراعت هم پایه‌پای من سسر زمین‌های پدری‌ام کار کرده‌اند، البته هر کدام که درس خوانده‌اند، چون در روستا نمی‌توانستند از مدرکشان استفاده درستی کنند، به شهر آمدند تا از آموخته‌هایشان بهره ببرند، تنها یک‌پسرم دامداری خوانده و در روستای خودمان گاو‌داری‌ای راه انداخته و خدا را شکر از شرایط زندگی‌اش رضایت دارد. همسرم که مریض شد، راهی تهران شدیم تا هم فرزند نام‌توانند به مادرشان رسیدگی کنند، هم رویه در مان همسرم راحت‌تر باشد، از همان زمان شهر نشین شدیم، اما با گذشت سال‌ها از این اتفاق هنوز دلم در این شهر می‌گیرد و آدم‌هایش برام غریبه‌اند، البته آدم‌های این شهر همه با هم غریبه‌اند و خیلی بی تفاوت از کنار هم می‌گذرند. همه عجله دارند و بیشتر اوقات به این فکر می‌کنند که راه‌حلی بیابند تا تنها کار خودشان پیش برود و اعتنایی به سایر آدم‌ها ندارند و این بیشتر از همه من را در این شهر آذیت می‌کند. طول درمان همسرم سه سال طول کشید و خدا را شکر سلامتش را به دست آورد، همان سال‌ها تصمیم به بازگشت گرفتم، اما فرزندانم بزرگ‌ترین مانعم بودم و استدلالشان این بود که سنی‌ام از من گذشته و کار سخت کشاورزی و دامداری مناسب نیست، برای همین زمین‌ها را اراده‌دارم و در خانه‌ای که در تهران خریده بودم، جاگیر ساختم. همسرم خدایامرز از اینکه نزدیک فرزنداناش است، رضایت کامل داشت و من هم راضی به لبخندهای او بودم و تمام نامهربانی‌های شهر را تاب می‌آوردم، اما حالا یک‌سال است که همسرم برای همیشه تنهایم گذاشته و تنها دلخوشی‌ام پنجشنبه‌ها سر خاک رفتن است. هر پنجشنبه صبح از خانه می‌زنم بیرون و تا وقت غروب کنار همسرم در بهشت‌زها می‌مانم و برایش درد دل می‌کنم، حرف می‌زنم، گلایه می‌کنم، گریه می‌کنم، با مرور خاطرات لبخند می‌زنم و ... این شد همه زندگی‌ام.

تمام آرزویم این است که در روستای خودمان و خانه‌ای که به دنیا آمده‌ام بمیرم. ترس از آینده بچه‌های سرزمینم دارم؛ بچه‌هایی که با اصل زندگی غریبه‌اند و زندگی و دنیایشان محدود در گوشه‌ها شده و در شلوغی این شهرها گم شده‌اند و واقعیتی که نمی‌شود انکار کرد این است که آسنان باید به اصل خود برگردد، یعنی عشق‌ورزی به طبیعت و هم‌نوشت و ما چقدر توانسته‌ایم در این زمینه به نسل‌های جوان‌تر و کودکانمان کمک کنیم؟ آدم‌های این شهر با خودشان غریبه‌اند و انتظار داریم جوانان شاد داشته باشیم، اعتیاد نباشد و فقر ریشه‌کن نشود. واقعاً دلم در این شهر می‌گیرد؛ شهری که حتی هوای مناسب برای تنفس ندارد و نمی‌شود دقیقه‌ای آسوده و بی‌سروصدا در کوچه با خیابانی قدم زد. این شهر پر از درد است و باید برای دردهایش مرهم درست و قطعی یافت. من در مکتب سیواد آموخته‌ام، اما یادمان باشد در همان قرآن و نهج‌البلاغه هم به خودشناسی و خداشناسی و دیگر دوستی تاکید شده است. پیشرفت اصلا چیز بدی نیست، اما باید دید چه چیزی را فدا چه می‌کنیم؟! سرزمین‌ها به ریشه‌هایشان زنده‌اند و ما ناخواسته در بعضی زمین‌ها ریشه به تیشه‌مان می‌زنیم. بچه‌های حالا درک درستی از پدر بزرگ و مادر بزرگ ندارند، چون دور از آنها هستند در خانه‌های جدا یا خانه سالمندان و این در حالی است که ما آنها را بر توقع بار آورده‌ایم و این بزرگ‌ترین ستمی است که در حق آنها روا کرده‌ایم. کاش به اصل خود برگردیم و نگاهی به خودمان و دیگران داشته باشیم.

امسال ۲۷ هزار نفر در تهران فوت شده‌اند

مدیرعامل سازمان بهشت‌زها (س) می‌گوید: در ۶ ماهه ابتدایی سال ۹۷، از ابتدای امسال ۲۷ هزار و ۹۵۸ نفر در پایتخت فوت کردند. سعید خال با بیان اینکه از این تعداد ۷۳۴ نفر نوزاد بودند، گفت: «همچنین ۱۶ هزار و ۱۴ نفر از فوت‌شدگان را آقایان و ۱۱ هزار و نفر ۲۱۰ را خانم‌ها به خود اختصاص داده‌اند.» مدیرعامل سازمان بهشت‌زها (س) با بیان اینکه رده سنی (۵ تا ۹ سال (کمترین میزان فوت‌شدگان را به خود اختصاص داده است، ادامه داد: «در مجموع از ابتدای سال ۹۷، ۱۶۲ نفر در این رده سنی جان خود را از دست داده‌اند که ۹ نفر آنها را نوزادان، ۹۳ نفر را افراد مذکر و ۶۰ نفر را افراد مونث به خود اختصاص داده‌اند.»



تصویری از حله احمدی، مدیرعامل بومگردی ساسنگ (پستاد از راست) که گردشگران را نشان می‌دهد.

دل‌کندن از شهر برای نجات روستا

گزارشی از دو خانه بومگردی که دوزن به امید کمک به زنان روستایی آنها راه‌اندازی و اقتصاد محلی‌ها را در گون کرده‌اند

به امید برگرداندن امید به زنان «ساسنگ»

«با خودم می‌گفتم اگر این کار حتی یکی از این دختران را امیدوار می‌کند، باید انجاش دهم، تصمیم گرفتم ۱۰ سال از زندگی‌ام را برای این کار بگذارم تا روستا از بن‌بستی که گرفتارش شده، بیرون بیاید و این باس مطلق به امید تبدیل شود.» عملی کردن این تصمیم اما آسان نبود؛ چنان که ارحله می‌گوید از دوسالی که در ساسنگ بوده، یک‌سال و نیم نخست به سختی بسیار طی شده است، چون جامعه محلی او را پس می‌زد: «در روستا الگوهای رفتاری و اجتماعی خیلی پیچیده‌ای وجود دارد و سرگرد آوردن از این روابط و وفق پیدا کردن با آن و ریشه زدن در روستا اصلاً آسان نیست. دیدن اینکه زن شهری جوانی در روستا کار می‌کند، تنها بخشی از داستان است که به چشم میهمانان می‌آید. بخش دیگری که دیگران نمی‌بینند، حضور دو مرد خیلی قوی در زندگی من است: پدر و برادرم. با وجود اینکه خیلی استقلال و انگیزه دارم، اگر آنها نبودند، احتمال موفق شدنم خیلی کم بود. من تنها زمانی توانستم اعتماد اهالی روستا را جلب کنم که آدم‌هایی به قدرت پدر و برادرم کنارم بودند. من به عنوان زنی تنها و با ظاهر متفاوت، به‌طور بالقوه می‌توانستم برای اهالی روستا سو-تفاهم ایجاد کنم، اما تلاش کردم تا هم‌رنگشان باشم، پای حرف‌ها و مشکلاتشان بنشینم و حمایت خانوادهم کمک کرد.» یکی از اهداف اصلی توسعه خانه‌های بومگردی در روستاها، توسعه اقتصاد آنها است؛ توسعه‌ای که «ارحله احمدی» معتقد است در بلندمدت اتفاق می‌افتد: «واقعیت این است که یک اقامتگاه بومگردی کم‌وب‌کم می‌تواند تعداد محدودی را به عنوان نیروی کار می‌تواند استخدام کند؛ بنابراین تا نقش نفر به‌طور مستقیم در یک پروژه بومگردی می‌توانند در گیر شوند؛ ولی اینکه ما بگوییم با یک پروژه بومگردی می‌شود به اقتصاد همه روستا کمک کرد، نه اینطور نیست. نتیجه بلندمدت ایجاد یک اقامتگاه بومگردی در یک روستا این است که آدم‌های آن روستا می‌توانند به این باور برسند که در محیط زندگی خودشان می‌توانند کسب‌وکاری را ایجاد کنند و در همان‌جا از آن کسب‌وکارشان پول در بیاورند و این علاوه بر دامداری و کشاورزی است که قبلاً داشته‌اند که البته در استان گلستان به دلیل کمبود منابع آبی در حال از بین رفتن است.» او معتقد است که با توسعه خانه‌های بومگردی روستاییان می‌توانند به این باور برسند که می‌توانند در روستاهایشان بمانند و به درآمد برسند. «کما اینکه این اتفاق در ساسنگ افتاد؛ مثلاً بعد از یک سال و بعد از شروع به کار اقامتگاه بومگردی ما، زن و شوهری که اهل این روستا هستند و البته در مینودشت زندگی می‌کنند، تشویق شده‌اند برگشته‌اند و در حال مرمت خانه پدر بزرگ‌شانند؛ آنها از مادر حال یادگرفتند، موضوع دیگر خانه‌های روستا است، در زمان پیک سفر که اقامتگاه ۲۵ نفری ما می‌شود، ما برای خانه‌های محلی گردشگری فرستیم و از این طریق برایشان درآمدزایی می‌شود. آنها میهمان را با خودشان می‌برند و روستا را به آنها نشان می‌دهند و از این طریق در گیر گردشگری می‌شوند.» احمدی می‌گوید که بومگردی و کار در روستا نیاز به صبر و آرامش زیادی دارد و آدم‌هایی که عجله‌اند و زود خسته می‌شوند، نمی‌توانند در روستا کار و زندگی کنند: «اگر صبور باشی می‌توانی کم‌کم جامعه محلی را با خودت همراه کنی و به جامعه درستی کمک کنی، این باور را بدی که می‌توانند در روستا زندگی کنند، بچه‌هایشان که به شهر فرخته‌اند، می‌توانند برگردند و همین خانه‌هایشان پول در بیاورند. به نظر من، امروز، این باور دارد در روستایی‌ها ایجاد می‌شود.» احمدی می‌گوید: «بومگردی کسب‌وکاری است که در خانه شکل می‌گیرد و خانه موجودیتش را از زن خانه می‌گیرد. من مسافران را می‌شناسم که به اقامتگاه‌های مختلف رفته‌اند ولی وقتی به اقامتگاه می‌روم با آن‌ها می‌گویند که می‌توانند به اینجا فرق می‌کند، اینجا یک روح زنانه دارد که جاهای دیگر ندارد. معمولاً زنان در میزبانی بهتر عمل می‌کنند و به همین دلیل در بومگردی‌ای که یک زن حضور دارد، میهمان حس بهتری دارد و چون جنس این شغل بیشتر زنانه است، زنان بیشتر از مردان در گیر می‌شوند؛ مثلاً در آشپزخانه و فروشگاه اقامتگاه ما زنان خیلی بیشتر در گیرند در آشپزی و صنایع دستی و ... بنابراین توسعه این اقامتگاه‌ها به زنان روستاها کمک بیشتری می‌کند.»

«هر خانه‌ای سامان بگیرد به خانه دیگری می‌روم»

منیر تقدیسی از پیشکسوتان فعال حوزه بومگردی و صاحب اقامتگاه «نورخونه» در روستای «پاده» آزادان است. او تا به امروز دو خانه روستایی در بیارجمند و آزادان را آباد و به اقامتگاه بومگردی تبدیل کرده است؛ خانه‌های قدیمی و خشت و گلی که تا پیش از آن خرابه بودند و هیچ کدام از روستاییان فکر نمی‌کردند روزی با تاقی گردشگران داخلی و خارجی شوند. تقدیسی که حالا در روستای پاده، میزبان اقامتگاه نورخونه است، نخستین زنی است که خانه و زندگی‌اش در تهران را رها کرده و ده ده گشت تا خانه‌ای قدیمی پیدا کند و گردشگران را به تجربه یک روز زندگی در روستادعوت کند؛ کاری که به قول خودش بسیار سخت‌اشنا می‌باشد.

اهالی پاده او را «منیر خانم» صدامی‌زنده، منیر خانم‌لاله «شهروند» می‌گویند: «من باز نشسته صداوسیما هستم، تدوینگر فیلمی که عشق سفر و بناهای تاریخی او را خانه نشین روستاها کرد. این عشق آن قدر در جانم رخنه کرده بود که برای یادگرفتن بیشتر هر کاری کردم، شرکت در دوره‌های گردشگری و تورلیدری، سفر با محیط زیستی‌ها و فعالان میراث فرهنگی، گذراندن دوره‌های آشپزی و کافی‌شاپ. همه اینها را تجربه کردم و دست‌آخر فهمیدم عاشق میهمانداری‌ام، بافت‌های تاریخی را دوست دارم و تمام خواسته‌ام این است که خانه‌های قدیمی را احیا کنم و کاری کنم که زنان و مردان روستایی به دهشان برگردند، آنجا ماندند و زندگی‌شان را به شکل سنتی بچرخاند»

اومی‌گوید که هدفش از راه‌اندازی اقامتگاه‌های بومگردی، آباد کردن بافت‌های قدیمی روستایی است؛ چون «آباد کردن خانه‌های روستایی، جلوی مهاجرت را می‌گیرد، زنان و مردان روستایی را به کار مشغول می‌کند و توسعه بومگردی در روستاها، اقتصاد را به جریان می‌آورد.» همین‌حال در اقامتگاه و صنایع دستی، شیرینی، مربا و ترشی تولید دست‌زنان روستایی به فروش می‌رسد و زنان اولین نیروهای کار نورخونه هستند.

منیر خانم پیش از راه انداختن اقامتگاه بومگردی نورخونه آزادان، سال ۱۳۹۰ پس از جست‌وجوهای بسیار، نورخونه دیگری در روستای «قلعه بالا» در بیارجمند شاهرود داشت. منیر خانم این خانه را هم با سختی بسیار آباد کرده بود: «به پیشنهاد یکی از دوستانم خانه خراب‌های انتخاب کردم که روستاییان به من اجازه نمی‌دادند. گره به کار افتاده بود و من که تخصص چیز دیگری بود، در کارم مردود شده بودم. اهالی روستا، زنان و مردان به دیده شک به من نگاه می‌کردند. برایشان عجیب بود که زنی تهرانی خانه و زندگی‌اش را راول کرده تا در یک روستای دور افتاده زندگی کند. اجازه نام‌های هم وجود نداشت، اما سرانجام رضی‌شان کردم و آن خرابه را به خانه‌ای زیبا تبدیل کردم؛ خانه‌ای که همه می‌ترسیدند و اردنش بودند و ۸۰ کوئی خاک و نخاله از آن بیرون آوردم تا بتوانم بازسازی‌اش کنم.» این کار یک سال طول کشید و مردم فکر می‌کردند زن تازه‌وارد روستا «دیوانه» است، اما منیر خانم کارش را خوب بلد بود. «در طول یک سال ساخت خانه مدام با مردم معاشرت می‌کردم، کم‌کم یک‌یک برایشان‌خاتم و چنان دوستی بین ما شکل گرفت که زبانزد شد.» نورخونه قلعه بالا حالا یک اقامتگاه بین‌المللی است، هر چند میهمان خانم‌ها آنجا رفته و خانه دیگری را در آزادان آباد کرده. «بعد از اینکه نورخونه قلعه بالا سرسوزمان گرفت، اهالی روستا دست به کار شدند و ۱۵ اقامتگاه بومگردی دیگر آنجا به راه افتاد. حالا زنان دست‌ساخته‌هایشان را به گردشگران داخلی و خارجی می‌فروشند و این شهرت حسابی به اقتصاد روستا کمک کرده است.» بعد از فعالیت در حوزه بومگردی و اشنایی با صنایع دستی و تولیدات روستایی، منیر خانم معتقد است فعالیت زنان بیشتر دیده می‌شود. او مثال می‌آورد که «بعداز اینکه در قلعه بالا صنایع دستی تولید دست زنان شناخته‌شده و فروش رونق گرفت، خود من هم شکل کادو دارم را عوض کردم. از آن به بعد در اقامتگاه‌ها به میهمانم به عنوان یادگاری صنایع دستی کادومی‌دهم. زنان هم شروع به تولید کارهای دستی کرده‌اند؛ دوخت لباس، و تزیینات و ... در روستای قلعه بالا سه فروشگاه صنایع دستی راه افتاده و در یکی از آنها کافی‌شاپی برای پذیرایی از میهمانان درست کرده‌اند.» او بعد از این همه تغییر از تاثیر کارش در روستاها خوشحال است و می‌گوید: «زنان روستایی از ابتدا فعال بوده‌اند، مثلاً اگر مردان به کشاورزی مشغول بوده‌اند، زنان لبنیات تولید می‌کردند و فرش می‌بافتند. حالا با راه افتادن خانه‌های بومگردی شاید شکل این فعالیت‌ها تغییر کرده باشد، اما با زنده کردن خانه‌های روستایی، این دست کارها در مناطق بومی، به اقتصاد روستاها کمک کرده و روستاها را زنده نگه داشته است.» او بعد از آباد کردن دو خانه، می‌خواهد به خانه دیگری در روستای دیگر برود و آنجا را هم آباد کند؛ با این هم که دارد که دادن وام‌های ۱۰۰ میلیونی راه‌اندازی اقامتگاه‌های بومگردی باعث شده بسیاری از کسانی که علاقه‌ای به این کار ندارند، تنها با فکر پول در آوردن اقامتگاه‌های راه انداخته‌اند که با روح بومگردی همخوانی ندارد.



تصویری از حله احمدی، مدیرعامل بومگردی ساسنگ (پستاد از راست) که گردشگران را نشان می‌دهد.